



مافیای عتیقه‌جات و غارت میراث فرهنگی ایران توسط غربی‌ها در دوران پهلوی اول و دوم

احمد رضا شبانیان

حجت‌الاسلام والمسلمین سید یدالله شیرمردی

مقدمه

از دیرباز هنر ایران یکی از بزرگ‌ترین سرمایه این کشور بوده زیرا نه فقط ثروت و حیثیت برای آن به وجود آورده بلکه در هر دوره و هر جا برای ایران، دوستان زیادی ایجاد کرده است و امروز هیچ مملکت متمدنی نیست که مجموعه‌هایی از آثار هنری ایران را نداشته باشد، مجموعه‌هایی که به صاحب نظرانشان نشان دهد که ایران استحقاق ستایش و محبت دارد.^۱

آرتور پوپ که خودش یکی از سردمداران غارت ذخایر فرهنگی ایران بود این سخنان را در سال ۱۳۰۴ که تازه به ایران آمده بود در کار هنر ایرانی مهارتی پیدا کرد، عنوان می‌کند اما واقعیت این است که از سالیان پیش دولت‌های اروپایی پی به ارزش هنر و آثار

۱. بخشی از سخنرانی آرتور پوپ در ۲ اردیبهشت ۱۳۰۴.

باستانی ایران برده و برای اکتشاف و غارت آن تدابیری اندیشیده بودند. این غارت میراث فرهنگی و هنری در سرزمین باستانی ما سابقه‌ای بسیار طولانی دارد.

مهملک‌ترین تیشه بر پیکر میراث فرهنگی و باستانی ایران در دوره قاجار فرود آمد که نادرشاه از هندوستان به ایران آمده بود، و این دو نمونه از بی‌مبالاتی‌ها و غفلت‌های آنان در حفظ آثار ملی می‌باشد.^۱

با این حال، گویا قاجارها با همه نادانی‌ها و خیانت‌هایی که نسبت به ملت ایران مرتکب شدند، به خزانه مملکت که جواهرات سلطنتی جزئی از آن بود^۲ دست‌درازی نمی‌کردند و این عمل را بسیار زشت و ناپسند می‌دانستند. چنانکه ابوالحسن ابتهاج مهره سرسپرده امریکایی‌ها در دیوانسالاری ایران و رئیس سازمان برنامه و بودجه حکومت پهلوی در مورد عملکرد قاجار در این زمینه می‌گوید:

بی‌مناسبت نیست به این مطلب اشاره کنم که بعد از قتل نادرشاه و غارت جواهرات، هنگامی که آغا محمدخان قاجار بر سلسله قاجار به قدرت رسید، با بی‌رحمی شدید و حتی با قتل و شکنجه کسانی که جواهرات غارت‌شده را مخفی کرده بودند، قسمتی از آنها را جمع‌آوری کرد. سلاطین سلسله قاجار به در تمام مدت سلطنت خود، با آن که احتیاج مبرم به پول داشتند و شاید می‌توانستند از راه فروش بعضی از قطعات این جواهرات وضع مالی خود را بهبود دهند، هیچ‌یک دست به این عمل نزدند. به عقیده من آنها به دلیل معتقدات مذهبی فروش جواهرات سلطنتی را بدیمن و شوم و یک نوع خیانت در امانت می‌دانستند.^۳

۱. حسن شهرزاد، «مافیای قاجاق آثار فرهنگی و تاریخی ایران»، گزارش، ش ۳۹، ۱۳۷۳، ص ۴۹.
 ۲. جواهرات ملی ایران به مجموعه‌ای از جواهرات سلطنتی گفته می‌شود که طی صدها سال توسط پادشاهان مختلف ایران جمع‌آوری گردیده و چه به صورت پیاده و چه به صورت ساخته‌شده اکنون در موزه جواهرات ملی ایران وابسته به بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران نگهداری می‌شوند. آغاز جمع‌آوری این جواهرات به صورت جدی به دوران صفویه باز می‌گردد و پس از آن گاهی پادشاهانی قطعاتی را به آن افزودند و گاهی در هنگام تغییر حکومت‌ها، بخش‌هایی از آن به تاراج رفته است. این مجموعه یکی از بزرگ‌ترین مجموعه‌های جواهر در جهان بوده و قدمت برخی از جواهرات این مجموعه به اساطیر و پیش از تاریخ بازمی‌گردد. این جواهرات امروزه به عنوان بخشی از فرهنگ و تاریخ ایران شناخته شده و همچون سایر عناصر شناخت فرهنگی مانند معماری، رسوم، هنر و... عنصری برای شناخت فرهنگ ایرانی به شمار می‌رود. تا پیش از انقلاب اسلامی ایران، در برخی از مراسم رسمی همچون ازدواج‌ها و تاجگذاری از جواهرات ملی استفاده می‌شد.
 ۳. ابوالحسن ابتهاج، خاطرات/ابوالحسن ابتهاج، به کوشش علیرضا عروسی، تهران، علمی، ج ۱، ۱۳۷۰، ص ۱۶۰.

کوشش‌های پوپ در ظاهر
صرف شناسایی و شناساندن
هنر و میراث فرهنگی ایران و
در باطن صرف شناسایی و
شکار عتیقه‌جات ایرانی برای
موزه‌های امریکا و اروپا شد

حتی ناصرالدین‌شاه از این جواهرات برای اینکه
آنها را جمع‌آوری کرده باشد و از بین نروند یک کره
جغرافیایی ساخت، کره زمین بسیار قشنگی که آن را
تمام با الماس و جواهرات و برلیان و... تزیین کرده‌اند.
و این جمله معروف ناصرالدین‌شاه که خطاب به
کامران میرزا می‌گوید این جواهرات و این دستگاه

عظیم مال پدر ما نیست. آن چه در دست ماست متعلق به ملت و کشوری است که آن را
به امانت به ما سپرده‌اند؛ ما اگر در خانه خودمان از حفظ و نگهداری اموال عمومی عاجز
باشیم نه تنها محکوم به بی‌لیاقتی هستیم بلکه نسبت به کشور و ملتی خیانت کرده‌ایم.^۱
به رغم این حساسیت‌های منسوب به قاچارها در استفاده از جواهرات سلطنتی؛ تاریخ
به ما می‌گوید که قاچارها در حفظ آثار باستانی ایران شعور و توجه کافی نداشتند و
همین بی‌توجهی‌ها بود که کشورهای اروپایی را به فکر غارت اموال ایران انداخت. چنان
که در ایران رقابت سختی بر سر رمزگشایی از خط و زبان‌های مختلف سنگ‌نوشته‌های
تخت جمشید، مابین کشورهای مختلف در گرفت؛ از جمله در سال ۱۸۰۲ گروتفند
از آلمان، راولینسون انگلیسی در بیستون و ادوارد هینکس که کشیش ایرلندی بود
برای رمزگشایی الفبای خط میخی او زبان آبا و اجدادی ما ایرانیان که خودمان عرضه
رمزگشایی از آنها را نداشتیم؛^۲ مشغول بودند. همچنین لافتوس و چرچیل در شوش،
کاخ هخامنشی را کشف کردند! و بعد از آن فقط فرانسوی‌ها بودند.^۳ بر طبق گزارش

۱. حسین مکی نیز در جلد چهارم تاریخ بیست‌ساله/ ایران به نقل خاطرهای در این زمینه می‌پردازد که رمز
ماندگاری این جواهرات را حتی در سخت‌ترین شرایط اقتصادی پادشاهان گذشته روشن می‌سازد: در ایام پادشاهی
ناصرالدین شاه قاجار جوانی که مأمور نظیف کاخ برلیان بود یک دانه زمررد درشت از یکی از پایه‌های تخت طاوس
یا یک تخت مرصع دیگر برداشته در یکی از مراسم رسمی شاه شخصاً ملتفت شده امر شدید به پیدا کردن دانه و
دستگیری مرتکب صادر می‌کند. شاه به قدری متغیر شده سخت‌گیری نمود که رجال و درباریان اعم از خودی
و بیگانه مضطرب و به هم افتادند. عاقبت کامران میرزا که بی‌نهایت مورد علاقه ناصرالدین شاه بود قضیه را کشف
نموده قبلاً «دستخط امان» می‌گیرد که اگر دانه پیدا شد مرتکب از مجازات معاف باشد. دانه را از جوان که گفته بود
هنگام نظیف آن را در پای تخت یافته و در کاغذی گذاشته و چون شاه آن طور متغیر بود جرئت اظهار نمی‌کند
پس گرفته در جای خود نصب می‌کنند. شاه از قضیه آگاه گشته در روز بعد جوان را به شدیدترین طرز در حضور
درباریان اعدام می‌کنند و بر اثر آن کامران میرزا چند روزی دربار و شرفیایی را ترک می‌کند. پس از چند روز شاه
نامه‌ای بدین مضمون به شاهزاده مزبور فرستاده و عین آن نامه موجود است: «جناب آقا: گویا از اعدام آن جوان
آزرده خاطر شده مرا ترک کرده‌اید باید بدانید که این جواهرات و این دستگاه عظیم مال پدر ما نیست و...» (حسین
مکی، تاریخ بیست‌ساله/ ایران، تهران، علمی، ج ۴، ۱۳۸۰، ص ۷۸)

۲. محمدقلی مجد، تاراج بزرگ امریکا و غارت میراث فرهنگی ایران (۱۹۴۱-۱۹۲۵)، ترجمه مصطفی امیدی و
گ- مرادی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۸، مقدمه، ص ۱۶.



رضاشاه برخلاف پادشاهان گذشته، که بر حجم جواهرات سلطنتی می‌افزودند، در موارد گوناگون تعدیات جدی نسبت به آنها داشته است که البته در زمان خود رضاخان کسی جرئت صحبت از آنها را نداشت اما در هنگام خروج او از ایران این جرئت پیدا شد و مجلس از فروغی خواست تا جلوی خروج جواهرات سلطنتی از ایران توسط رضاخان را بگیرد

موری^۱ در سال ۱۸۸۲ مارسل آگوست دیالافوا^۱ فرانسوی با حمایت سفارت فرانسه در تهران امتیاز انحصاری کاوش در محوطه باستانی شوش را از ناصرالدین‌شاه گرفت. همچنین مظفرالدین‌شاه در تاریخ ۱۱ آگوست ۱۹۰۰ پیمانی امضا کرد که بر اساس آن حق انحصاری و دائمی کاوش‌های باستان‌شناسی در ایران به فرانسه اعطا گردید که بر اساس ماده اول آن نمایندگان فرانسه اجازه کاوش در سراسر ایران به جز مکان‌های مقدس مانند مسجدها و آرامگاه‌های مسلمانان را دارند.

تا دوره قاجاریه، انحصار فرانسوی‌ها در باستان‌شناسی ایران درهای ایران را به سوی باستان‌شناسان دیگر کشورها بسته نگه داشت و آثار باستانی ایران میدان تاخت و تاز انحصاری فرانسویان بود. این انحصار در روزهای پایانی عمر سلطنت مصیبت‌بار قاجارها و برآمدن سلطنت نکبت‌بار پهلوی و فرارسیدن دوران استبداد سیاه رضاخانی، از طرف دول آمریکا و آلمان با انتقاد شدیدی مواجه گشت. با کودتای رضاخان در سوم اسفند ۱۲۹۹ ش، امتیاز انحصاری فرانسه لغو شد و درهای بهشت باستان‌شناسی ایران به روی باستان‌شناسان خارجی گشوده گردید و شکارچیان امریکایی آثار باستانی نیز پایشان به باستان‌شناسی ایران باز شد.

امتیازهای باستان‌شناسی و کاوش که به اندازه امتیاز نفت و شیلات مهم ولی کمتر شناخته شده بود به موزه‌ها و مؤسسات امریکایی واگذار و این امتیازات استراتژیک مابین انگلستان، روسیه و آمریکا پخش شد؛ در حالی که این سه قدرت استعماری برای چپاول سیستماتیک ایران با هم به توافق رسیده بودند. البته که همچنین امتیاز مهمی را تنها چند باستان‌شناس و ایران‌شناس به تنهایی نمی‌توانند مدیریت و راهبری کنند

و چنین امر مهمی بدون تدابیر مهم دیپلماتیک و سفارت امریکا به سرانجام نمی‌رسید.^۱ روابط فرهنگی و علمی ایران و امریکا در عرصه تحقیقات باستان‌شناسی جوری بوده

۱. داستان این تهاجم دیپلماتیک و فشارهای دیگر که بر دولت ایران تحمیل شد بسیار غم‌انگیز و مفصل است که به طور خلاصه شرح آن می‌رود: وزارت امور خارجه امریکا و سفارت امریکا در تهران در نظر داشتند که برای مؤسسه شرق‌شناسی «سهمی مساوی» از یافته‌های تخت‌جمشید تأمین کنند. در طول دوره بحرانی نزاع بین مؤسسه شرق‌شناسی و دولت ایران (ژوئن ۱۹۳۴ تا آوریل ۱۹۳۵، یعنی از آغاز نزاع تا اعطای امتیازی جدید به مؤسسه شرق‌شناسی) وزیر مختار امریکا در تهران ویلیام اچ. هورنی بروک «نماینده» مؤسسه شرق‌شناسی بود و به او این اختیار داده شده بود که به نمایندگی از طرف این مؤسسه مذاکره کند. حقیقتی که ایرانی‌ها با آن مواجه شدند این بود که دولت امریکا و مؤسسه شرق‌شناسی با هم یکی بودند؛ دقیقاً به همان ترتیب که شرکت نفت ایران-انگلیس و دولت انگلستان با هم یکی بودند. به علاوه، مؤسسه شرق‌شناسی دولت ایران را به انجام تبلیغات منفی علیه ایران در غرب تهدید کرده بود و این تهدید برای رضاخان قابل چشم‌پوشی نبود. حکومت پهلوی در مواجهه با فشار شدید دیپلماتیک امریکا و تهدیدهای آن و بدون داشتن پشتوانه مردمی به سرعت تسلیم خواسته‌های ناعادلانه دولت امریکا شد و موافقت کرد که بخش بزرگی از آثار باستانی یافت شده در تخت‌جمشید را «هدا کند». هورنی بروک به این مسئله که مؤسسه شرق‌شناسی حقی برای تملک یافته‌های تخت‌جمشید نداشت اعتراف کرده است. این داستان بهترین نمونه امتیازگیری یک دولت قوی از دولتی ضعیف است؛ تقریباً در همین زمان که امریکاییان پیروزی وزارت امور خارجه‌شان را بر دولت بیچاره ایران جشن می‌گرفتند، موری اعتراف کرد که او آثار باستانی ایران را «بخشی از ثروت و دارایی کشور خود و مردم امریکای داند». وقایع سال‌های ۱۹۳۴ و ۳۵ در سال‌های ۱۹۴۰ و ۴۱ مجدداً تکرار شد. دولت امریکا دولت ایران را مجبور کرد که بخشی دیگر از آثار باستانی تخت‌جمشید را به مؤسسه شرق‌شناسی اعطا کند.

بر اساس مدارک، پروفیسور ارنست ای. هر تسفلد - که بی‌شک در زمان خود بزرگ‌ترین فرد در عرصه باستان‌شناسی و تاریخ ایران باستان است - مانند آرتور اِپهام پوپ در غارت آثار باستانی ایران دست داشته است. پوپ این کار را با کمک گروه سازمان یافته‌ای از قاچاقچیان انجام می‌داد؛ حال آن که هر تسفلد از سفارت آلمان و وزیر مختار این کشور کمک می‌گرفت. اینجاست حمایت‌های بی‌دریغ یک سفارت را برای چپاول میراث یک مملکت به خوبی شاهد هستیم. در سال ۱۹۳۶ بنیاد را کفلر تصمیم گرفت حمایت مالی خود را از مؤسسه شرق‌شناسی قطع کند و به این ترتیب مؤسسه با بحران مالی جدی مواجه شد. مؤسسه شرق‌شناسی برای از دست ندادن امتیاز تخت‌جمشید برنامه همکاری مشترکی را با موزه هنرهای زیبای بوستون و موزه دانشگاه پنسیلوانیا ترتیب داد که بر اساس آن، این سه موزه فعالیت‌هایشان را مشترکاً در ایران به صورت مخفیانه ادامه دهند. به این ترتیب بدون کوچک‌ترین اطلاعی - چه رسد به کسب اجازه از دولت ایران - امتیاز تخت‌جمشید بین سه موزه تقسیم شد. این امر نقض آشکار مفاد قرارداد از طرف مؤسسه شرق‌شناسی بود. این قرارداد را وزیر مختار امریکا به عنوان نماینده دولت امریکا و نماینده مؤسسه شرق‌شناسی امضا کرده بود؛ و به این ترتیب دولت امریکا قرارداد بین دو دولت را نقض کرده بود. نمایندگان موزه‌ها طی یک نامه‌نگاری دیپلماتیک به دولت امریکا به موضوع نقض امتیاز از جانب خود و تلاش برای پنهان کردن آن از چشم دولت ایران اشاره کرده بودند؛ و بدین ترتیب دولت امریکا همدست آنها در این نقض امتیاز بوده است.

آن چنان که اسناد وزارت امور خارجه امریکا آشکارا نشان می‌دهند این موضوع نگرانی ویژه‌ای برای وزارت امور خارجه وقت امریکا ایجاد کرد؛ ولی اقدام ویژه‌ای در جهت رفع این نقض قرارداد انجام نشد. وزارت امور خارجه امریکا علاوه بر این که در نقض این پیمان نقش داشت، در مخفی کردن این نقض پیمان نیز شرکت جست. حاصل همه این دوز و کلک‌ها و نقض مفاد امتیاز آن بود که سه موزه مذکور حق تقسیم یافته‌ها را از دست دادند. مرحله دوم تقسیم آثار پیدا شده در تخت‌جمشید بین مؤسسه شرق‌شناسی و دولت ایران در سال ۱۹۳۶ رخ داد و سهم امریکا به سرعت از ایران خارج شد. تقسیم نهایی آثار پیدا شده در سال ۱۹۳۹ انجام شد، ولی قبل از آن که دولت ایران موافقت نهایی خود را در مورد این تقسیم اعلام کند گروه امریکایی، ایران را در دسامبر ۱۹۳۹ ترک کرد. با خروج امریکایی‌ها از ایران، دولت ایران از پذیرش تقسیم سه بار زد و اشیاء در ده بسته به موزه تهران ایران باستان منتقل شده و به بخش مجموعه «دائم» موزه پیوستند. با درخواست مؤسسه شرق‌شناسی، دولت امریکا تلاش برای گرفتن آثار باستانی را مانند آن چه در سال ۱۹۳۴ رخ داده بود تکرار کرد. چون در اگوست ۱۹۴۱ ایران به اشغال نیروهای انگلیس و شوروی درآمد، آثار باستانی مورد ادعای مؤسسه شرق‌شناسی از موزه تهران ایران باستان آن که به عنوان بخشی از آثار دائم آنجا درآمده بود، در اکتبر ۱۹۴۱ از ایران خارج شد. در شرایطی که ایران در اشغال نظامیان خارجی بود این کار می‌توانست به عنوان تاراج آثار باستانی در موقعیت جنگی تلقی شود.



که در آن متأسفانه ایران همیشه زیر دست بوده و دکتر مجد در کتاب خود از آن به ارتباط مابین ارباب و رعیت یاد می‌کند.

رضاشاه بر اساس تصمیم اربابان خود، پیشرفت اهدافش را در کنار مذهب‌گرایی امکان‌پذیر نمی‌دید، لذا در صدد یافتن منبع دیگری به جای مذهب برآمد تا آن را به عنوان ستون اصلی دین‌ستیزی، فرهنگ‌گریزی و غرب‌پرستی در ایران قرار دهد. در همان سال تاجگذاری رضاخان، آرتور اپهام پوپ امریکایی همزمان با تحولات عمیق سیاسی وارد ایران شد. او در ۲ اردیبهشت ۱۳۰۴ در محل تالار بانک ملی که خانه جعفرقلی سردار اسعد بختیاری بود سخنرانی تحت عنوان هنر ایران در گذشته و آینده ایراد کرد. پوپ که ظاهراً به بی‌سوادی و جهل رضاخان آگاهی داشت در سخنانش بسیار از هنر و معماری ایران باستان تمجید و تعریف کرد و خیلی مایل بود ایرانیان قدر هنر و تاریخ هنر خویش را بدانند. او در آن جلسه تأکید کرد که معماری ایران جدید، به جای الگوبرداری از معماری مدرن غرب بایستی از روی معماری کهن خویش الگو بگیرد. معماری باستانی که پوپ در آن سخنرانی از آن یاد می‌کرد البته معلوم نبود جلوه‌های عظمت و زیبایی‌شناسی آن در کدامیک از آثار به جا مانده از دوران باستان تجلی دارد اما سخنرانی پوپ در آن روز باید اهدافی را دنبال می‌کرد که بر اساس آن اهداف رضاخان تحت تأثیر قرار می‌گرفت و به قول عیسی صدیق شعله‌های ملی‌گرایی را در وی بسیار برافروخته می‌ساخت.^۱ به طور مثال از همین جا بود که می‌توان نفوذ دکتر پوپ را در طراحی ساختمان‌هایی همچون شعبه اصلی بانک ملی، کاخ مرمر، و موزه ایران باستان دید.

به گفته حسین علا که از دوستان پوپ در دوران وزیر مختاری‌اش در امریکا بود، این سخنرانی سبب تأسیس انجمن ایران و امریکا شد. تأثیر این سخنرانی چنان بود که حتی متن سخنرانی او وارد کتب درسی آن زمان شد. پوپ در سال ۱۳۰۹ مؤسسه امریکایی

۱. دکتر عیسی صدیق، مترجم سخنرانی تاریخی پوپ درباره میزان تأثیر این سخنان می‌گوید: «ترجمه نطق که با فوریت و با سرعت انجام گرفت در همان تاریخ به صورت رساله جداگانه از طرف وزارت فرهنگ چاپ و منتشر و به مدارس فرستاده و به معلمان تاریخ توصیه شد که در تدریس از آن استفاده کنند و نکات مهم خطابه را به دانش‌آموزان خاطر نشان سازند.» و باز در جای دیگری می‌گوید: «سخنان پروفیسور پوپ که با شور و شوق و شیوایی گفته شد تأثیر بسیاری در شنوندگان کرد و غرور ملی آنان را برانگیخت و آنان را متوجه اهمیت و مقام هنر ایران نمود.» وی از جمله آثار مهم این سخنرانی را چنین برمی‌شمرد: ۱. توجه رضاشاه و مسئولان درجه اول مملکت به احیای هنر ۲. تأسیس موزه در تهران و شهرهای مهم ۳. فراهم آوردن وسایل کاوش‌های علمی با کمک دانشگاه‌ها و انجمن‌های اروپایی و امریکایی ۴. ایجاد مدارس متعدد در سطح متوسطه و عالی در پایتخت و شهرهای بزرگ ۵. تشویق صنعتگران ۶. تعمیر بناهای تاریخی و تلاش در جهت حفظ آثار ملی ۷. برپایی کارگاه‌هایی برای احیای زری‌بافی، قالی‌بافی، کاشی‌سازی و... (عیسی صدیق، یادگار عمر؛ خاطراتی از سرگذشت دکتر عیسی صدیق، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶).

هنر و باستان‌شناسی ایران را در نیویورک تأسیس کرد که پس از توسعه مؤسسه آسیا نام گرفت. این مؤسسه در سال ۱۳۴۵ به درخواست دولت ایران به شیراز منتقل و به دانشگاه پهلوی وابسته گردید. کوشش‌های پوپ در ظاهر صرف شناسایی و شناساندن هنر و میراث فرهنگی ایران و در باطن صرف شناسایی و شکار عتیقه‌جات ایرانی برای موزه‌های امریکا و اروپا شد.

در مورد موزه نیز تلنگر پوپ به هوش و حواس رجال فرهنگی کار خود را کرد و پس از آن نیز پیشنهادهایی تحت عنوان «برای پیشرفت هنر در ایران» به وزارت معارف داد. موری، کاردار امریکا در تهران در مورد این پیشنهاد می‌گوید:

دولت و طبقه روشنفکر ایران چنان با پیام‌ها و گزارش‌های آموزنده آقای پوپ تحریک شده‌اند که بلافاصله برای عملی کردن پیشنهادهای او کمیسیونی تشکیل داده‌اند. موزه شاهنشاهی که مدت زیادی مایه استهزای بازدیدکنندگان خارجی شده بود تخلیه شده است تا گنجینه واقعی آثار باستانی جایگزین آن شود. موزه ملی جدید شایسته نامش خواهد بود و به مکانی برای نمایش جلال و شکوه هنر هخامنشی، ساسانی و اسلامی تبدیل خواهد شد.^۱

و این چنین تأسیس موزه در تهران و شهرهای بزرگ دیگر به جد مورد توجه قرار گرفت؛ امری که پیش‌تر توجه چندانی بدان نمی‌شد. در این میان تأسیس موزه ایران باستان نقطه عطفی در تاریخ فرهنگ و هنر این سرزمین و نخستین موزه علمی در ایران است.

پیشنهاد دیگر پوپ تأسیس اداره‌ای برای آثار باستانی بود. موری در این باره می‌گوید:
... ظاهراً پس از کشمکش بر سر امتیاز نفت، هیچ اتفاقی در ایران به اندازه این کار هموطن برجسته من این چنین اذهان عمومی را به خود جلب نکرده است.^۲

می‌توان گفت اقدامات پوپ کمک بسیاری به استقرار پایه‌های فرهنگی سلطنت رضاشاه که بر بنای باستان‌گرایی استوار شده بود کرد.^۳ در این راستا قانون سال ۱۹۳۰ در مجلس به تصویب رسید که شامل ۲۰ بند بود. این قانون به ظاهر نسبت به قبل، اوضاع ایران را در شناسایی و کشف میراث باستانی بهتر کرد اما دو ماده ۱۴ و ۱۸ آن

۱. گزارش موری، شماره ۱۰۶۴، ۹۲۷، ۱۰/۸۹۱، مورخ ۶ مه ۱۹۲۵، به نقل از دکتر محمدقلی مجد، همان.

۲. گزارش موری، شماره ۱۰۸۰، ۹۲۷، ۱۳/۸۹۱، مورخ ۱۳ مه ۱۹۲۵، به نقل از دکتر محمدقلی مجد، همان.

۳. همان، ص ۵۳.



پس از مرگ رضاشاه در مصر برای انجام مراسم تشریفاتی شمشیر رضاخان که مزین به جواهرات سلطنتی بود به مصر فرستاده شد و متأسفانه به سرقت رفت و هرگز بازنگشت

امتیازهای ویژه‌ای به کشورهای کاشف می‌داد که همین باعث خروج آثار بسیاری از ایران شد و موزه‌های سراسر جهان مملو از این آثار باستانی و گران‌بها شد.^۱ این قانون در حالی به تصویب رسید که خیلی با قوانین سایر کشورها تفاوت داشت که در آن همه آثار باستانی کشف‌نشده دارای قطعی دولت‌ها محسوب می‌شدند. پس از این قانون خیل عظیم تقاضای کاوشگران برای گرفتن امتیازهای باستان‌شناسی باز شد که اولین آن از حوزه دانشگاه پنسیلوانیا به نمایندگی دکتر اشمیت بود.

در تاراج آثار باستانی ایران نباید نقش عوامل داخلی را نادیده گرفت. از عوامل دسته دومی مثل فروغی و اعضای هیئت دولت گرفته تا خود شخص رضاشاه، وزیر مختار امریکا در گزارش محرمانه‌ای که از صحبت‌های خودش و حکمت وزیر فواید عامه تهیه شده بود، به نقش شاه در انتقال اشیاء یافت‌شده در تخت جمشید به امریکا اشاره می‌کند:

ایشان (حکمت، وزیر فواید عامه) همچنین ابراز داشته‌اند که اعضای هیئت وزیران، به استثنای او و نخست‌وزیر، شدیداً با انتقال سی هزار لوح گلی به شیکاگو مخالف بودند به نحوی که نهایتاً ناچار مسئله به شخص شاه ارجاع شده بود که ایشان نیز پس از توضیحات وزیر مبنی بر اینکه انتقال لوح‌های مزبور برای موفقیت مذاکرات کنونی ضروری است، نظر قبلی خود را تغییر داده و با انتقال آنها موافقت کرده بودند.

همچنین از یک اشمیت می‌گوید که اعطای امکانات به باستان‌شناسان امریکایی بخشی از سیاست رضاشاه برای جلب حمایت دولت امریکا و رژیم پهلوی بوده است. هر گونه احساس تضعیف این حمایت‌ها بلافاصله تأثیری منفی در فعالیت گروه باستان‌شناسی می‌گذارد.

خیانت رضاشاه در چپاول آثار باستانی ایران توسط غربی‌ها به نظر بعضی از محققین،

۱. ماده چهاردهم آن می‌گوید اگر ضمن عملیات حفاری علمی یا تجاری آنچه در یک محل و یک موسم کشف شود اگر مستقیماً توسط دولت کشف شده تماماً متعلق به دولت است و اگر دیگری کشف کرده باشد دولت تا ده فقره از اشیائی که حیثیت تاریخی و صنعتی دارند می‌تواند تملک و از بقیه نصف را مجاناً به کاشف واگذار و نصف دیگر را ضبط نماید. در ماده هجدهم ذکر می‌شود که صدور اشیائی که از حفاری علمی با اجازه دولت حاصل شده و سهم کاشف باشد در هر حال جایز و از پرداخت هر گونه حقوق و عوارض معاف است. همچنین ماده پانزدهم قانون که می‌گوید: دولت از حفاری تجاری چیزی را که حاصل شده باشد چیزی را که قابل موزه باشد ضبط و بقیه را به هر نحو مقتضی داند نقل و انتقال می‌دهد، فروش این اموال از طرف دولت به مزایده خواهد بود، نشان از بی‌توجهی و غفلت سردمداران آن زمان دارد. (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی)

بیشتر ناشی از آن بود که چون ریشه و پایگاه مردمی در ایران نداشت برای جلب توجه و کمک و حمایت دولت‌های خارجی در تاراج و غارت منابع مردم ایران با آنها همراه می‌شد.

در گزارش هارت^۱ کوتاهی‌های دیگر وی مشخص است و گاهی این کوتاهی به پای پوپ نوشته می‌شود.^۲ هارت سرنویست گنجینه‌های ارزشمند ایران را که برای نمایشگاه هنری ایران به لندن برده بودند و منجر به نگرانی‌هایی در شهرهای مختلف شده بود این گونه بیان می‌کند که:

این گنجینه‌ها چند روز پیش با سه هواپیما به تهران حمل و مستقیماً به کاخ محل اقامت شاه منتقل شد... اذهان عمومی بر این باورند که این نگرانی‌ها بی‌دلیل نبوده است چون شاه کوچکترین اشاره‌ای نکرده که اشیاء به صاحبان اصلی شان برگردانده شدند.

اپه‌ام پوپ یکی از افرادی می‌باشد که در مورد کارهای او بحث زیاد می‌باشد و او مخالفان و موافقان بسیاری در ایران و آمریکا برای خود دارد. در ظاهر تلاش‌های پوپ در شناسایی تمدن کهن مناطق مختلف شرق مثال زدنی است، اما نباید از نظر دور داشت که این امر زمینه‌های غارت و انتقال اشیاء عتیقه بسیاری را به موزه‌های غرب فراهم آورد. همچنین هارت در جریان تاراج مکان‌های مقدس و مساجد ایران، مظنون اول را باند قاچاق پوپ-رابنو معرفی می‌کند.

از دیگر باستان‌شناسان و ایران‌شناسان که نام او نیز با ننگ غارت اموال کشور رنگین شده است و از مدارک وزارت امور خارجه پیداست، پروفیسور ارنست. ای. هرتسفلد (۱۸۷۹-۱۹۴۷) بالاترین مقام مسئول در باستان‌شناسی ایران در آن زمان می‌باشد، که بارها در حین خارج کردن آثار باستانی «بدون اطلاع دولت ایران» مچش گرفته شده است.^۳

۱. وزیر مختار امریکا در سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۲۹

۲. در سال ۲۰۰۳ پژوهشی از دکتر محمدقلی مجد، محقق ایرانی مقیم امریکا چاپ شد که در آن طبق اسناد دولتی امریکا افرادی مانند پروفیسور پوپ در کار سرقت عتیقه‌جات از امام‌زاده‌ها و مساجد ایران و فروش آنها به موزه‌های امریکایی بودند. طبق این اسناد اشیایی که برای نمایش در نمایشگاه هنر ایران، که در سال ۱۹۳۱ در لندن برگزار شد به خارج انتقال یافت هیچ‌گاه به ایران بازگردانده نشدند. (در جای دیگر اسنادی وجود دارد که نشان می‌دهد که این اموال بازگردانده شده‌اند و در متن به آن اشاره شده است، آنچه که معلوم است این قسمت از تاریخ سیاه و ضد و نقیض می‌باشد.) اسناد امریکایی نشان می‌دهند که محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) و پسرش محسن فروغی نماینده و کارگزار پروفیسور پوپ در ایران بودند و به کار سرقت و قاچاق آثار باستانی اشتغال داشتند. (مطالعات تاریخ معاصر ایران، ص ۷، ش ۲۵)

۳. محمدقلی مجد، همان، ص ۲۷-۲۶.



رضاشاه برخلاف پادشاهان گذشته، که بر حجم جواهرات سلطنتی می‌افزودند، در موارد گوناگون تعدیات جدی نسبت به آنها داشته است^۱ که البته در زمان خود رضاخان کسی جرئت صحبت از آنها را نداشت اما در هنگام خروج او از ایران این جرئت پیدا شد و مجلس از فروغی خواست تا جلوی خروج جواهرات سلطنتی از ایران توسط رضاخان را بگیرد اما رضاخان از ایران خارج شد و فروغی تنها کمیسیون را تشکیل داد که گزارش قانع بصیری را گرفت که شرح آن در جلد چهارم کتاب *تاریخ بیست ساله ایران* به کرات در تاریخ‌های مختلف درج شده است.^۲

حسین مکی در کتاب خود در این باره می‌نویسد:

جواهرات و آنچه اشیا نفیس در موزه کاخ گلستان و خزانه بانک ملی و در بار موجود است همه را باید به جای مناسب و مطمئن انتقال دهند... طرز استعمال آنها در مواقع مهم و مخصوص باید طبق مقرراتی برای همیشه تعیین شده باشد... این جواهرات متعلق به اشخاص نیست، اینها که از دستبرد زمان مصون مانده مربوط و متعلق به کشور و ملتی است که دارای هزاران سال نام و نشان می‌باشد. بخشش از کیسه ملت برای هیچ کس جایز نیست... اگر تصور شود که هر قسمتی از این جواهرات

۱. یکسری از آن جواهرات بر تاج محمدرضا پهلوی و یکسری بر تاج رضاشاه است، همچنین از محل جواهرات سلطنتی به فوزه به هدایایی داده شد که بعدها دولت خیلی اصرار داشت که اینها را پس بگیرد اما نتیجه حاصل نشد. یک شاهنامه بسیار قیمتی هم به فاروق داده شده بود که آن نیز برگردانده نشد؛ گویا خانواده پهلوی اینها را ارث پدر می‌دانست، در حالی که اینها ارث پدری هیچ کس نیست، و برای ملت ایران و جزء ثروت ملی ایران است و هیچ کس در هیچ زمانی حق نداشته است به اینها دست بزند. (همچنین در جریان عروسی فوزه، ملکه مادر جواهراتی را که از خزانه قرض گرفته بودند باز نگردانده بود که جریان بر سر این مسئله بالا گرفت و ملکه مادر از دادسرا اخطار گرفت) از این جریانات مشخص می‌شود که اگر این اقتدارات گاه به گاه نبود چه بسا دزدی‌های دیگری صورت می‌گرفت و هر آنچه بود با خود می‌بردند و به قول خسرو معتضد نتوانستند که نبردند.

۲. پس از استعفای رضاشاه شماری از نمایندگان در مجلس شورای ملی سؤالاتی درباره سرنوشت جواهرات سلطنتی مطرح کرده و منابع دولتی اظهار داشتند که تصرفاتی در آن نشده است. حال آن که بعداً طبق گزارش رسمی اداره بیوتات سلطنتی، معلوم شد در چند نوبت به ویژه هنگام عروسی ولیعهد، بخشی از جواهرات سلطنتی که به دربار فرستاده شده بود به خزانه عودت داده نشده و مورد دستبرد قرار گرفته است. اما امام راحل در شرح کاملی از فرار رضاخان از ایران و کلاه بزرگ انگلیسی‌ها سر رضاقلدر، می‌فرماید:

از اول اینها شروع کردند به بردن، رضاشاه جواهرات ایران را آن وقتی که می‌خواستند بیرونش کنند آن طوری که برای من نقل کردند از یک صاحب‌منصبی (یکی از آقایان نقل کرد از یک صاحب‌منصبی که همراه بوده است) وقتی رضاشاه را متفقین آمدند و بیرونش کردند، در این خلالی که می‌خواست بروند چمدان‌های جواهر را پر کرد. چمدان‌ها را پر کردند از جواهرات ایران و راه افتادند که ببرند، منتها بین دریا (همان صاحب‌منصب نقل کرده بود) که با کشتی این آدم را می‌بردند یک جایی نگه داشتند و یک کشتی که آن شخص گفته بود مخصوص حمل حیوانات بوده است، آنها آوردند متصل کردند به این کشتی و به او گفتند تو برو توی آن کشتی لکن همانجا چمدان‌ها را برداشتند و انگلیس‌ها بردند، تمام شد. آن زمان او این کار را کردند غیر از آنهايي که دزدیده بود و برده بود.

اشرف پهلوی حتی در آغازین ماه‌های پیروزی انقلاب نیز به مدد عوامل صهیونیست در کار غارت اشیای عتیقه فعال بود؛ به گونه‌ای که قائم مقام فرهنگ و هنر وقت برای مقابله با این جریان طی نامه‌ای حضرت امام (ره) را به کمک طلبید

را به نام یک نفر از شاهزادگان و منسوبان خاندان سلطنتی می‌توان کنار گذاشت و به این عنوان تصرفات بی‌مورد شود تصوری باطل است.^۱ پس از مرگ رضاشاه در مصر برای انجام مراسم تشریفاتی شمشیر رضاخان که مزین به جواهرات سلطنتی بود به مصر فرستاده شد و متأسفانه به سرقت رفت و هرگز بازنگشت.^۲

ماجرا توسط دربار ایران پیگیری گردید، ولی به نتیجه نرسید و مکتوم ماند. سال‌ها بعد و پس از سرنگونی خاندان سلطنتی مصر در سال ۱۳۳۱، موضوع ابتدا توسط مجله روز *الیوسف* در قاهره و سپس توسط *خوندنی‌ها* در تهران بر ملا گردید. با روی کار آمدن محمدرضا پهلوی در سال ۱۳۲۰ ش، گویا همگان به این موضوع پی برده بودند که میدان برای غارت مردم و سرزمین ایران فراهم گردیده است و هر کس به نوعی به این امر می‌پرداخت به نوعی که حتی پسر اشرف نیز از این آب گل‌آلود به خوبی ماهی می‌گرفت.^۳

در دوره رضاشاه جواهرات ملی توسط کارشناسان جواهرشناس فرانسوی (کمپانی بوشرون) بازدید و صورت برداری شد و سپس بخش عمده آن در صندوق‌هایی از کاخ گلستان به بانک ملی انتقال یافت. بخش کوچک‌تری نیز جهت بازدید در کاخ موزه گلستان باقی ماند. بخشی نیز توسط رضاشاه به امرای محلی یا نمایندگان خارجی تقدیم گردید. قطعاتی نیز به طور امانت برای مراسم ازدواج فوزیه و محمدرضا پهلوی در سال ۱۳۱۶ تسلیم خانواده سلطنتی شد که این قسمت اخیر نیز هیچ‌گاه به طور کامل به خزانه بازنگشت. در سال ۱۳۲۰ هیئتی از سوی مجلس شورای ملی مأمور تحقیق در این امر شد که گزارش‌های این تخلفات تقدیم مجلس شد و در جراید وقت نیز انتشار یافت؛

۱. حسین مکی، همان، ص ۷۶.

۲. ابراهیم حسن بیگی، مرگ در مرداب: خاطراتی از دوران تبعید رضاشاه، تهران، مدرسه برهان، ۱۳۸۲، ص ۷۳-۷۲.

۳. مصطفی لعل شاطری، «معروف‌ترین قاچاقچی عتیقه دربار پهلوی که بود؟»، قدس آنلاین، کد خبر ۱۵۲۹۰۲، ۱۳۹۲/۶/۲۶.



اشرف و شهرام برای دستیابی به آثار تاریخی موجود در دل یک تپه تاریخی دستور داده بودند با بولدوزر این منطقه را زیر و رو کنند؛ در نتیجه این کار غیر مسئولانه هزاران شیء تاریخی تکه پاره شد؛ به طوری که در مساحت زیادی خرده‌های سفال‌های باستانی و اشیای عتیقه دیده می‌شد

ولی نتیجه ثمربخشی حاصل نگردید.^۱ از معروف‌ترین قاچاقچی‌های عتیقه در دربار منحوس پهلوی اشرف بود. به طور مثال زمانی که در تپه‌های مارلیک اشیای عتیقه کشف شد اشرف اراضی این منطقه را به قیمتی ناچیز خریداری کرد و سپس اشیای باستانی و گران‌بهای این منطقه را از زیر خاک بیرون آورد و از ایران خارج کرد و به موزه‌ها و کلکسیونرهای سرمایه‌دار فروخت.^۲

اشرف و شهرام برای دستیابی به آثار تاریخی موجود در دل یک تپه تاریخی دستور داده بودند با بولدوزر این منطقه را زیر و رو کنند؛ در نتیجه این کار غیر مسئولانه هزاران شیء تاریخی تکه پاره شد؛ به طوری که در مساحت زیادی خرده‌های سفال‌های باستانی و اشیای عتیقه دیده می‌شد.^۳

از دیگر معروف‌ترین قاچاقچیان که ذکر آن پیش‌تر رفت، شهرام پسر اشرف بود که او نیز در کار قاچاق و فروش اشیای عتیقه با مادرش همکاری می‌کرد و شریک بود. او یک گروه مجهز گنج‌یاب و حفار را در خدمت داشت، آنها را به تپه‌ها و مناطق تاریخی می‌فرستاد تا اشیای عتیقه را از خاک بیرون بکشند.^۴ این فعالیت مشترک اشرف پهلوی و پسرش شهرام پهلوی نیا آنقدر گسترده بود که در گزارش مأموران اطلاعاتی سفارت

۱. چنان چه در روزنامه تجدید ۵ آبان ۱۳۲۰ به نقل از کتاب تاریخ بیست‌ساله/ایران آمده است: افراد ملت می‌خواهند بدانند شاه سابق جواهراتی را که به عنوان ذخیره مملکتی و متعلق به ملت بوده به چه قانون و حقی به مصارف شخصی رسانیده و به خانواده خود بذل و بخشش نموده است... آقای کفیل وزارت دارایی سابق که کاملاً از جریان امر مطلع و از کسری جواهرات مستحضر بودند گویا به علت ترفیع رتبه از مقام کفالت به وزارت مجلس و ملت اطمینان دادند که جواهرات تماماً موجود و ابدأ تصرفی در آنها نشده، امروز که خلاف گفتارشان ثابت شده چه جواب می‌دهند. (حسین مکی، همان، ص ۷۹)

باید متذکر شد علاوه بر دستبردهایی که به جواهرات سلطنتی زده شد و تقسیم آنها میان شاهزادگان و ملکه‌ها انجام شد، به خزانه‌های اماکن مقدس مردم هم دستبردهایی زده شده است. من جمله موزه آستان رضوی که کتیبه‌های طلا به خزانه بانک ملی منتقل شد که پس از شهریور ۱۳۲۰ در جریانات هیاهو مجبور به عودت آن شدند. همچنین یک لنگه قالیچه عتیقه متعلق به عصر صفوی از استان گرفته شد و به نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا پیشکش شد. همچنین یک قرآن عتیقه از خزانه ر بوده شد. از خزانه شیخ صفی‌الدین در اردبیل روس‌ها هنگام اقامت در آذربایجان اشیای نفیس و کتب را غارت کردند. همچنین به خزانه حضرت معصومه هم دستبرد زده شد که قالیچه نفیس را به بهانه فرسودگی بردند و به جای آن یک تخته قالیچه ابریشمی فرستادند.

۲. دانشجویان مسلمان پیر و خط امام، اسناد لانه جاسوسی، تهران، اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۵۰.

۳. فریده دیبا، دخترم فرح، ترجمه الهه رئیس‌فیروز، تهران، به‌آفرین، ۱۳۸۱، ص ۲۸۳.

۴. همان، ص ۲۸۳.

امریکا به واشنگتن انعکاس یافته است:

شهرام فرزند ارشد اشرف در بعضی موارد جای پای مادرش را دنبال کرده است. برای ایرانیان صاحب اطلاع، فروش گنجینه‌ها و عتیقه‌های هنری کشور از جمله ساخته‌های دستی مارلیک که یک موضع [منطقه] باستان‌شناسی ماقبل تاریخ و حائز اهمیت زیاد است، بدنام‌ترین عمل حاکی از بی‌مسئولیتی وی می‌باشد.^۱

گرچه شهرام سردسته قاچاقچیان عتیقه دربار بود، اما سایر اعضای خانواده پهلوی، به خصوص شمس هم در آن فعال بودند و هنگامی که به محمدرضاشاه می‌گفتند تا از اقدامات غیر قانونی خانواده‌اش جلوگیری کند، پاسخ می‌داد این مملکت بسیار وسیع است و از این‌گونه اشیای کهنه بی‌ارزش در دل خاک آن فراوان است.^۲

همچنین فریده دیبا، مادر فرح در خاطرات خود درباره شمس از زبان فرح می‌نویسد که این دو خواهر (یعنی شمس و اشرف) در برابر پول‌های کلان اجازه می‌دهند صادرکنندگان حتی اشیاء عتیقه و غیر قابل ارزش‌گذاری و میراث فرهنگی و ملی کشور را در بسته‌بندی‌های منقوش به مهر دربار شاهنشاهی بدون هیچ‌گونه واریسی به خارج بفرستند.

در زمان نخست‌وزیری مصدق اتفاقات زیادی در زندگی اشرف رخ داد؛ از جمله تبعید او به دستور مصدق و آشنایی اشرف با مهدی بوشهری که بعد از دواج با او، مشکلات مالی شدیدی برای اشرف در خارج ایران پیش آمد و این مشکلات به دلیل عدم موافقت مصدق جهت ارسال ارز مورد درخواست شاهدخت که در قمار دستی گشاده داشت به وجود آمد و این تنگنای اقتصادی و ولخرجی بیش از حد سبب شد که اشرف مقداری از ایشیا و مبلمان کاخ خود در ایران را بفروشد و مبلغ سی میلیون فرانک لباس و جواهر و عتیقه‌جات خود را در فرانسه به دو نفر کلاهدار فرانسوی و یک تبعه اروپای شرقی (یوگسلاویایی) برای فروش عرضه کند؛^۳ که در نامه‌ای که وی به فضل‌الله زاهدی نوشته خود این مطلب را تأیید کرده است.^۴ احسان نراقی یکی از مشاوران نزدیک محمدرضا و همسرش فرح در کتاب خاطرات خود درباره غارت اشیای عتیقه ایران توسط اشرف و پسرش شهرام می‌نویسد:

۱. اسناد لانه جاسوسی امریکا، همان.

۲. فریده دیبا، همان، ص ۲۸۵.

۳. زنان دربار به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۱، مقدمه، ص ۱۳۱.

۴. همان، اسناد ص ۱۲۸.



مهندس محسن فروغی که از متخصصان آثار عتیقه ایرانی است، برایم تعریف کرد که روزی پرویز راجی، منشی مخصوص هویدا به من تلفن زد و گفت نخست وزیر مایل است در اسرع وقت با او ملاقات کند، طی ملاقات رئیس دولت به او می‌گوید: شهرام پسر اشرف به طور غیر قانونی عتیقه‌هایی از کشور خارج ساخته است و ظرف سه هفته آینده می‌خواهد در حراجی آنها را به فروش برساند، قرار بر این شد که این امر را پیگیری و از انجام عمل جلوگیری شود، فروغی پس از بازگشت از مأموریت به هویدا اطلاع می‌دهد که ارزش این مجموعه حدود شش میلیون فرانک است، هویدا می‌گوید شهرام برای برگرداندن آن دوازده میلیون می‌خواهد.^۱

در اسناد لانه جاسوسی به نقل از منابع امریکایی آمده است:

... با وجود اینکه شاه از تجارت‌های مشکوک خواهرش سودی نبرده (که جای شک و تردید دارم) ولی در متوقف ساختن وی تمایلی نشان نداد و یا قادر به انجام آن نبوده است. در ادوار مختلف مبارزه (ظاهری) با فساد در ایران، گاهی به فعالیت‌های تجاری ناپسند فرزند اشرف حمله‌ور می‌شد. این کار سبب شد که شاهزاده شهرام از این گونه فعالیت‌ها کناره گرفته و در عوض از طریق مادرش به انجام آنها مبادرت ورزد. تا زمانی که شاه زنده است، اشرف و حیات ضد و نقیضش مایه شرمساری خاندان پهلوی می‌گردد...^۲

همچنین قبل از خروج شاه از ایران یعنی ۲۳ دی ماه با تأیید شاه و به دستور فرح ۳۸۴ عدد چمدان و صندوق شامل همه گونه عتیقه، جواهرات و الماس‌های گران‌بها، ساعت‌های تمام طلا، تاج و نیم تاج تمام زمررد بسته‌بندی شدند و به دلیل سرعت بسته‌بندی چمدان‌ها بسیاری از جواهرات توسط اعضای تیم بسته‌بندی دزدیده شد و هرگز ردپایی از آن به دست نیامد. شاه و خانواده‌اش در موقع فرار از کشور مقدار زیادی از جواهرات خود را به همراه بردند؛ از جمله شاه به همراه اثاثیه خود چهار جعبه جواهرات از ایران خارج نمود و البته اشرف که پیش از اوچ گیری انقلاب از ایران خارج شده بود و به همین سبب هم سر فرصت عمده جواهرات خود را از ایران خارج کرده بود. همچنین

۱. احسان نراقی، *از کاخ شاه تا زندان اوین*، تهران، رسا، ۱۳۸۹، ص ۷.

۲. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، *از ظهور تا سقوط؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا*، تهران، مرکز اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱، ص ۱۹.



«ملکه مادر» (مادر شاه) هم، که حدود یک سالی قبل از انقلاب به لندن آمده بود، بیشتر جواهرات خود را در همان زمان همراه آورده بود.

اشرف پهلوی حتی در آغازین ماه‌های پیروزی انقلاب نیز به مدد عوامل صهیونیست در کار غارت اشیای عتیقه فعال بود، به گونه‌ای که قائم‌مقام فرهنگ و هنر وقت برای مقابله با این جریان طی نامه‌ای حضرت امام (ره) را به کمک طلبید.^۱

از طریق‌های دیگر خروج عتیقه در آن زمان‌ها دوره‌گردهای یهودی بودند که به خانه‌ها رفته، اموال نفیس را شناسایی می‌کردند و آنها را از چنگ صاحبانشان درمی‌آوردند. از جمله این اموال غیر از ظروف می‌توان کتاب‌های خطی و نفیس دیوان اشعار با نقاشی‌های ارزشمند و قرآن‌ها را نام برد.

این یکی دیگر از نتایج حضور اسرائیلی‌ها در ایران بود که به تاراج میراث ملی ایران مبادرت می‌کردند و جالب این است که این مسئله در دوره حکومت باستان‌پرست پهلوی اتفاق افتاد. آثار باستانی و اشیای عتیقه ایرانی در میزان و حجم بسیار زیاد به اسرائیل منتقل می‌شد و در مجموعه‌های خصوصی نگاهداری می‌گردید یا به موزه‌های اسرائیل ارایه شده و به نمایش درمی‌آوردند یا توسط بعضی از افراد به موزه‌های بزرگ جهان منتقل می‌شدند.

در گزارشی که از نمایندگی ایران (در زمان محمدرضاشاه) در تل‌آویو در سال ۱۳۴۴ در مورد کلکسیون ایرانی موجود در موزه اسرائیل ارسال شده، آمده است:

کلکسیون مربوط به هنر ایرانی در موزه اسرائیل در نوع خود یکی از مهم‌ترین کلکسیون‌های جهان می‌باشد. به عقیده کارشناسان، ارزش آن سه میلیون دلار است. در این کلکسیون آثاری وجود دارد که بهایی برای آنها نمی‌توان تعیین کرد زیرا در جهان منحصر به فرد می‌باشند.^۲

در سوم بهمن ۱۳۴۷ وزیر خارجه (اردشیر زاهدی) طی نامه‌ای به وزارت فرهنگ و هنر، با اشاره به نمایش بعضی اشیاء باستانی ایران در موزه اسرائیل می‌نویسد: «در مورد نحوه خروج این اشیاء از ایران اطلاعی در دست نیست ولی مرتباً در چمدان‌های یهودیانی که به اسرائیل می‌روند اشیای عتیقه ایرانی، به خصوص نسخ خطی کتب مختلف، مخفی

۱. قائم‌مقام فرهنگ و هنر در این گفت‌وگو اعلام کرد: «پس از انقلاب اسلامی گروهی فرصت‌طلب و عده‌ای از یادی اشرف و پسرش شهرام به کار قاچاق اشیای عتیقه و آثار باستانی در مناطق مختلف کشور اقدام کرده‌اند. وی در مورد جلوگیری از اقدامات این گروه گفت در این زمینه نامه‌ای برای امام خمینی فرستادیم و تقاضا کرده‌ایم در این زمینه پیامی بدهند.» (کیهان، ۱۳۵۸/۱۲/۱)

۲. «تاراج میراث ملی ایران توسط اسرائیل»، تسنیم، کد خبر: ۲۷۹۶۰۴، ۱۳۹۲/۱۱/۲۱.

به واسطه وجود فساد مالی و اداری و همچنین زد و بند و اعمال خلاف قانون در رژیم پهلوی، افرادی در بین اعضای دولت و درباریان بودند که با استفاده از وجود رانت‌های ویژه برای افزایش ثروت، به قاچاق کالا روی آوردند. از این رهگذر تشکیلات بهائیت نیز که در حاکمیت رژیم پهلوی چنان فرو رفته بود که گویی حکومت از آن آنهاست، برای ثروت‌اندوزی به این شیوه غیر انسانی روی آورد تا بلکه بتواند کسری بودجه دولت غاصب اسرائیل را از سرمایه ملت مسلمان ایران، تأمین کند

شده و بدون جلوگیری پلیس، وارد اسرائیل می‌شود». این سند نشان‌دهنده اوج بی‌خبری و بی‌توجهی مقامات حکومت در قبال میراث ملی ایران می‌باشد.

یکی از افراد بسیار فعال در زمینه سرقت اشیاء عتیقه از ایران به اسرائیل یعقوب نیمرودی وابسته نظامی اسرائیل در ایران بود. او تا آخرین ماه‌های سلطنت پهلوی با حمایت موساد محموله‌های سری خود را از مرزهای ایران عبور می‌داده است.^۱ به واسطه وجود فساد مالی و اداری و همچنین زد و بند و اعمال خلاف قانون در رژیم پهلوی، افرادی در بین اعضای دولت و درباریان بودند که با استفاده از وجود رانت‌های ویژه برای افزایش ثروت، به قاچاق کالا روی آوردند. از این رهگذر

تشکیلات بهائیت نیز که در حاکمیت رژیم پهلوی چنان فرو رفته بود که گویی حکومت از آن آنهاست، برای ثروت‌اندوزی به این شیوه غیر انسانی روی آورد تا بلکه بتواند کسری بودجه دولت غاصب اسرائیل را از سرمایه ملت مسلمان ایران، تأمین کند. قاچاق ذخائر باستانی ایران، نکته‌ای است که کراراً در پرونده عناصر شاخص بهائی به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه، می‌توان از سپهبد علی محمد خادمی و هژبر یزدانی نام برد که پرونده‌شان آلوده به این عمل ننگین است:

خادمی از اعتبارات هواپیمایی ملی ایران میلیاردها تومان به نفع خود و به نفع فرقه بهائی و به نفع اربابان خود برداشت کرد. قاچاق مشروب، پارچه، سیگار، هروئین، کوکائین، ورق قمار، عتیقه، از جمله کارهایی بود که عمال خادمی، با اطلاع خود او انجام می‌دادند. خادمی میلیون‌ها تومان عتیقه قاچاق را برای برادر ناتنی خود «عطاءالله» به امریکا می‌فرستاد.^۲

اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که یکی از فعالیت‌های هژبر یزدانی (سرمایه‌دار

۱. «آثار ایرانی موزه رژیم صهیونیستی»، ایسنا، کد خبر ۹۲۱۱۲۲۱۵۷۴۷، ۱۳۹۲/۱۱/۲۲.

۲. محمد مدنی، «عباس افندی و مافیای بهایی - انگلیسی قاچاق ذخایر باستانی در ایران»، تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۸، ش ۴۹، ص ۵۵۸.



بهائی و لمپن‌مآب مشهور عصر پهلوی) تجارت قاچاق اشیاء باستانی ایران بوده است.^۱ پرویز خسروانی یک بهایی دیگر بود که در کار قاچاق کالا و سایر مفسد و بزهکاری‌ها دست داشت. از آنجا که مبادی ورود کالا در مناطق بندری و تجاری در دست نیروهای ژاندارمری بود، این مهم فرصتی به خسروانی داد که به عنوان یکی از فرماندهان ارشد ژاندارمری دست به قاچاق کالا زده و از این راه درآمد سرشاری به جیب بزند.^۲

در سال‌های اول انقلاب نگاهداری از بناها و محوطه‌های تاریخی که بوی سلطنت می‌دادند به ویژه اینکه در زمان محمدرضا دامادش رئیس میراث فرهنگی بود سخت و دشوار بود. آقای مهدی حجت بنیانگذار سازمان میراث فرهنگی در جمهوری اسلامی نخستین و مهم‌ترین گام در آن زمان را جلوگیری از حفاری‌های غیر مجاز و محافظت از تپه‌های تاریخی و بناهای باستانی می‌داند. او می‌گوید:

خروج اموال فرهنگی شناخته‌شده که متعلق به دربار یا دولت بود، خیلی کم اتفاق افتاد؛ دلایلی هم دارد. اولاً در اول انقلاب هم خود حضرت امام، هم مرحوم طالقانی و سایر بزرگان جامعه اعلام کردند که این اموال و آثار، انفال و بیت‌المال است و حرام است به آنها دست بزنند. چون انقلاب ما دینی و عموم مردم متدین بودند بنابراین دزدی نداشتند. یک نمونه برجسته مسئله کاخ گلستان بود که ده‌ها هزار نفر روز پیروزی انقلاب وارد کاخ شدند. تمام اشیاء از جمله تابلوها، فرش‌ها، مبلمان‌ها و... در معرض دید عموم بود. آنها در کاخ می‌چرخیدند. هیچ اتفاقی برای اشیاء نیفتاد الا عکس شاه که با چاقو پاره شده بود. در صورتی که می‌توانستند صدها و هزاران شیء ارزشمند و گران‌قیمت را ببرند. مردم بدون هیچ کنترلی وارد شده بودند. معمولاً در انقلاب‌ها، غارت اموال و اشیای تاریخی اتفاق می‌افتد اما انقلاب ما در این زمینه استثنا بود.^۳

بسیار بجاست که امروز در روند بازگرداندن آثار باستانی و اشیاء تاریخی ایران که در بیشتر موزه‌های معروف دنیا پراکنده‌اند بازنگری و تلاش بیشتری صورت گیرد و این میراث ارزشمند به موطن اصلی خود بازگردد. امروزه ایرانیانی که به موزه لوور پاریس رفته‌اند دیده‌اند در سالن ایران که یکی از بزرگ‌ترین بخش‌های این موزه است و دیدن

۱/ اطلاعات، ۱۳۷۵/۴/۳۱.

۲/ پرویز خسروانی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۹، ص ۲۱.

۳/ «گفت‌وگو با مهدی حجت درباره وضعیت میراث فرهنگی در آستانه پیروزی انقلاب»، ایران آنلاین، کد خبر:

۱۳۹۴/۱۱/۲۰، ۶۰۵۲۳.



تمام بخش‌های آن (که به دلیل گستردگی و تعدد و تنوع همه اشیای گرانبها و ارزشمند ایرانی موجود در آن که زمانی از این مملکت به تاراج رفته بود)، بیش از یک روز طول می‌کشد چگونه قلب‌شان به درد می‌آید! چرا که هر اثر باستانی باید در کشور خودش باشد. بیش از ۲۵۰۰ اثر از آثار باستانی و ارزشمند ایرانی در این موزه در سالن‌های ۱۲ تا ۲۰ به چشم می‌خورد؛ اشیایی که در زمان‌های دور و نزدیک از ایران به آن طرف دنیا سفر کرده‌اند و حالا در موزه‌هایی خارج از خانه نگهداری می‌شوند. گاهی خود خارجی‌ها همه کاره بوده‌اند. یعنی خود انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و روس‌ها آمده‌اند ایران، رفته‌اند به شوش و سیلک و عیلام و و اشیایی را که متعلق به این سرزمین بوده بیرون کشیده‌اند و با خود برده‌اند، گاهی هم ما پیدا کرده‌ایم و باز آنها به زور گرفته‌اند و با خود برده‌اند، گاهی خودمان داده‌ایم و گاهی کشف‌ها در سرزمین‌هایی اتفاق افتاده که حالا دیگر جزو ایران نیستند ولی روزگاری جزو همین خاک به حساب می‌آمده‌اند. شاید بیشتر این اشیاء در دوران قاجار به پاریس رسیده باشند اما در موزه‌هایی مانند موزه هنر در نیویورک و موزه اسمیت سونیان و واشنگتن، موزه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو، موزه هنرهای زیبای بوستون و موزه هنرهای زیبای فیلادلفیا نزدیک به تمامی اشیاء، اشیایی هستند که در سال‌های نحس بین ۱۹۲۵ و ۱۹۴۱ بدان جا برده شده‌اند. طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۳۳، که روابط ایران و آمریکا در عالی‌ترین سطوح بود، هیچ‌گاه آثار باستانی به یغما برده شده از کشورمان توسط دولت آمریکا بازپس داده نشد. اکنون قریب به هفتاد سال است که ده‌ها هزار اثر تاریخی و میراث فرهنگی ایرانی در موزه‌های آمریکایی، به بهانه پژوهش از کشور خارج شده و به عنوان امانت نگهداری می‌شود و امروز، دولت آمریکا با خیانت در امانت، این آثار را غصب کرده و از عودت آن امتناع می‌کند. از جمله مهم‌ترین و معروف‌ترین این اشیاء تندیس نقره‌ای گاو نشسته، دسته‌های ظرف پرنده‌ای، سبوی دهان لوله‌ای با سه پایه، تنگ آبخوری برنزی، بشقاب نقره‌ای شکار قوچ، سگک عقاب و صید، تگوک شیر غران، کاسه طلایی با حکاکی خط میخی، سنگ‌نگاره پیشکش آوران تخت جمشید، کلاه خود پرنده و سه پیکر می‌باشند.